

خیلواکی



استقلال

www.esteqaal.net

دوشنبه، ۰۴ اکتوبر، ۲۰۲۱

ترجمه: میر عبدالرحیم عزیز

**سه درسی که رهبران ایالات متحده باید از ناکامی کامل در
افغانستان بیاموزند
امریکا نمی تواند همه بی عدالتی های جهان را حل کند و حتی سعی برای
انجام این عمل احمقانه است.**

نویسنده: Ted Galen Carpenter

گرد و غبار از پیروزی برق آسای طالبان در حال نشستن است، اما بازی سرزنش و اتهام در ایالات متحده آغاز گردیده است. جمهوری خواهان رئیس جمهور بایدن را به عنوان یک رهبر بی کفایت می پندارند که به متحدان افغانستان در امریکا خیانت کرده و باعث تحقیر ایالات متحده در سطح جهانی شده است. دموکرات ها ادعا می کنند که رئیس جمهور ترمپ برای مذاکره درباره توافق اولیه خروج از کشور با طالبان غیرمسئول بود. برخی از تندروان، مانند لیز چینی، هر دو رهبر را به طور مساوی سرزنش می کنند. رسانه های خبری ستون های خود را از داستان های احساساتی در مورد اینکه چگونه دختران و زنان افغان تحت سرکوب وحشتناک قرار خواهند گرفت، پر کرده اند. یکی از جنبه هائی که به طور مداوم در همه این روایت ها وجود ندارد، آمادگی برای آموختن درس های مناسب است تا ما در یک دهه یا یک نسل دیگر در یک منطقه دیگر شاهد شکست مفتضحانه تلویزیونی سایگون ۱۹۷۵ یا کابل ۲۰۲۱ نباشیم. ضروری است که چنین درسهائی آموزنده بایست فراگرفته شود.

درس اول: مقایسه اشغال افغانستان با استقرار طولانی مدت اردوی ایالات متحده در سایر کشورهای با ثبات اشتباه است. با اشاره به اینکه قوای امریکائی بیش از هفت دهه در آلمان و جاپان بوده اند، برخی از منتقدان تصمیم خروج ادعا می نمایند که تعهدات نظامی با مدت نامعین نباید مشکلی برای

ایالات متحده ایجاد کند. بنابراین، استدلال اینطور است که ایالات متحده در مأموریت ضد شورش و ملت سازی خود در افغانستان میتواندست که آن را تداوم بخشیده و بایست هم تداوم میداشت. چنین مقایسه هائی پوچ و خطرناک است.

امریکا نمی تواند همه بی عدالتی های جهان را حل کند و حتی سعی برای انجام این کار احمقانه است. تعقل سوال برانگیز حفظ نیرو های نظامی ایالات متحده در آلمان و جاپان و در نتیجه ادامه تمویل دفاع از رقبای ثروتمند اقتصادی جهانی نشان میدهد که این کشورها حداقل دارائی های ژئو-ستراتژیک مهمی برای ایالات متحده شمرده میشوند. آنها همچنین ملت های باثبات و منسجم هستند. هیچ نیروی شورشی که لاری های حاوی مواد انفجاری را منفجر سازند، در برلین یا توکیو وجود نداشت که جان کارکنان امریکائی را در معرض خطر قرار دهد. در مقام مقایسه، افغانستان نه تنها مجموعه ای خشونت آمیز و ناکارآمد از قبایل قرون وسطائی است، بلکه این کشور (حداکثر) ارتباط ستراتژیک حاشیه ئی با ایالات متحده دارد. واشنگتن قبلاً بیش از ۲۴۰۰ نفر جان امریکائی خود را قربانی داد و حدود ۲ تریلیون دالر را برای مأموریتی که به طور عمده شرکت های دفاعی ایالات متحده را ثروتمند ساخت و جیب رهبران کاملاً فاسد افغانستان را پر کرد، مصرف نمود. بیشتر از این میتواند صرف موردی برای حذ بردن از رنج دیگران باشد.

درس دوم: تلاش منحیث یک قابله و تسهیل تولد جوامع مدرن و دموکراتیک در شرایطی که اکثر پیش زمینه های فرهنگی وجود ندارد، حماقت تکبرآمیز است. فقدان درک آن نکته اساسی ترین اشتباه صلیبیون "اخلاقی" ایالات متحده در افغانستان بود. تا آنجا که افغانستان اصلاً یک کشور است، وفاداری به دین، قبیله و گروه های قومی هر گونه احساس هویت ملی را تحت الشعاع قرار می دهد. بر علاوه، ارزشهای سکولاریسم و دموکراسی غربی در این جامعه کاملاً بیگانه است، مگر صرف برای عده نخبگان قلیل غرب زده. این گروه حتا با تخمین خوش بینانه آنقدر قوی نبود که بتواند دشمنان را دفع نماید، حتی اگر با فساد و جناح بندی همه جانبه خرد و خمیر نشده بود. به سختی می توان شاهد عقب نشینی یک جامعه به یک حالت خودکامگی و ارتجاعی بود و بسیار دردناک است که ببینیم که زنان پیشرفت های محدودی دو دهه گذشته را از دست میدهند. اما چنین محیط ارتجاعی منحصر به افغانستان نیست و نتیجه آن نیز بدون توجه به زمان خروج نیروهای امریکائی - یا اگر ایالات متحده هرگز مداخله نکرده باشد - یکسان خواهد بود. امریکا نمی تواند همه بی عدالتی های جهان را حل کند و حتی سعی برای انجام این عمل احمقانه است.

این شکست مفتضحانه در افغانستان باید به عنوان خطاری در مورد سیاست ایالات متحده در همه جهان اسلام باشد. بدبختانه، رهبران ایالات متحده خود را برای اشتباه مشابه در سائر نقاط، بالخصوص عراق، آماده کرده اند. دموکراسی در بهترین حالت در آن کشور ریشه های بسیار سطحی و شکننده دارد. شکاف های مذهبی، قومی، فرهنگی و اقتصادی اعراب سنی، اعراب شیعه و کردها را از هم جدا می سازد. فساد و جناح گرایی علائم مشخصه دولتی است که واشنگتن آن را با پول و سلاح نصب کرده و همچنان از آن حمایت می کند. به نظر می رسد مخالفان رژیم، از جمله شبه نظامیان مسلح طرفدار ایران، قوی تر و سازمان یافته تر از اردوی عراق اند. عاقلانه خواهد بود که اداره بایدن مأموریت امریکا در عراق را قبل از نیاز به انتقال سریع طیارات امریکائی از بغداد حذف نماید.

درس سوم: برای مهار کردن بیشتر، به قدرت های منطقه ئی اعتماد کنید. وزیر امور خارجه مادلین البرایت یک بار ایالات متحده را "ملت واجب و ضروری" توصیف کرد. حتی قبل از اینکه وی به صراحت به این نکته اشاره کند، رهبران ایالات متحده سال ها بر مبنای این فرضیه طور ضمنی عمل می کردند و آنها همچنان به این کار ادامه میدهند. آنها معتقدند اگر ایالات متحده تقریباً در همه جا برای حفظ نظم مداخله نکند، تنها نتیجه ممکن هرج و مرج است. چنین بینش چیزی بیش از خود پرستی ملی نیست و منجر به دست درازی بیش از حد ستراتژیک امریکا در مناطقی مانند افغانستان شده است.

هر چند که امریکا تنها بازیگر ژئوپلیتیک قدرتمندی نبود که مایل به تثبیت ثبات حتی در مرحله دوقطبی جنگ سرد بوده باشد و مطمئناً اکنون نیز تنها قدرت نیست. حتی قبل از پیروزی نهائی طالبان، روسیه و چین در تلاش بودند تا حضور خود را در آسیای مرکزی تقویت کنند و حتی قدرتهای کوچکتری مانند تاجیکستان و ازبکستان برای کمک به مهار هرگونه بی نظمی که ممکن است از افغانستان بوجود آید، گام بر می داشتند. حتی ایران، به عنوان قدرت پیشرو شیعه در منطقه، علاقه ای به نظارت و مهار کردن طالبان سنی برای اعمال نفوذ در خارج از افغانستان دارد. در جهان چند قطبی که به طور روز افزون افزایش می یابد، ایالات متحده میتواند و باید به قدرت های همسایه برای رسیدگی به شرایط در مناطق غیر اولویتی تکیه کند. افغانستان یکی از این مناطق است.

اگرچه اینها سه درس مهم هستند، اما درس های دیگری نیز وجود دارد که مقامات امریکائی باید از تجربه آسیب دیده خود در افغانستان بیاموزند. با این حال نشانه های کمی وجود دارد که نشان دهد نسل فعلی پالیسی سازان درس های احتیاط لازم را بیش از نسل قبلی خود پس از جنگ ویتنام در نظر خواهند گرفت. تأکید مداوم بر اتهام وارد کردن و سرزنش نمودن قطعاً نشانه دلگرم کننده ای نیست.

پایان